

لحظه‌های تاریک تاریخ

آمانین، دخت داریوش سوم

www.ketab.ir

سیدجلال روشن

سرشناسه	: روشن، سیدجلال، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: آمانیس، دخت داریوش سوم / سیدجلال روشن.
مشخصات نشر	: تهران : انتشارات دبیر، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۰۰ ص؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ م.
شابک	: 978-622-7951-10-3
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: بالای عنوان: لحظه‌های تاریک تاریخ.
عنوان دیگر	: لحظه‌های تاریک تاریخ.
موضوع	: داستان‌های فارسی — قرن ۱۴ Persian fiction -- 20th century داستان‌های تاریخی Historical fiction
موضوع	: ایران — تاریخ — هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۳۰ ق. م. — داستان Iran -- History -- Achaemenians, 558 - 330 B.C. -- Fiction
رده بندی کنگره	: PIR۸۳۴۵
رده بندی دیویی	: ۸۳۴/۲۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۵۶۲۳۰۷

دبیر

آمانیس، دخت داریوش سوم

سیدجلال روشن

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۵۰۰

چاپ: پیام

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۵۱-۱۰-۳

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۵۱-۱۱-۰

تهران، میدان انقلاب، پاساژ ایران، طبقه سوم، پلاک ۱۰۷

تلفن: ۶۶۴۱۲۷۳۶ - ۶۶۹۰۰۵۲۵

۹۰۰۰۰ تومان

پیشگفتار

در طول سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۳ خورشیدی باستان‌شناسان به هنگام کاوش در پایه ستون‌ها و دیوارهای راست قامت تخت جمشید و در جای جای آن پردیس شگفت‌انگیز، به الواح گلی برخورد کردند که بر اثر آتش‌سوزی پخته و ماندگار شده بود. اگر اسکندر خدمتی به ایرانیان کرده باشد، در کنار همه کین‌توزی‌های نابخردانه‌اش، هرچند آن خدمت نیز ناخودآگاهانه بوده، این که با به آتش کشیدن کاخ‌ها و پردیس‌های تخت جمشید، جشت‌های خامی که پرونده‌های بایگانی و صورت‌حساب‌ها و گزارش‌های اداری و مالی آن عصر (۵۰۹ تا ۴۹۴ ق.م.) بوده، برای امروزیان به جای نهاده و این الواح گلین، تصویری روشن و انکارناپذیر از برشی از امپراتوری را نشان می‌دهد که موجبی است برای فخر ایرانیان و حتی تمدن انسانی.

اگر پیش از کشف این الواح همه دانش ما درباره ایران هخامنشی نوشته‌های گزنفون، هرودوت و پلوتارک بود و گاه تصویری نه چندان روشن از این دوره افتخارآفرین می‌داشتیم، با کشف این الواح به ناگاه مهر تاییدی بر نوشته مورخان نهاده شد و اکنون می‌دانیم در

همین مقطع تاریخی که تنها پانزده سال از بیست و هشت سال سلطنت داریوش اول را نشان می‌دهد، ایران چه شکوهمند زیسته است و انسان چه والا مقامی می‌داشته. به یاری این الواح است که می‌دانیم برخلاف تمدن چین و مصر و یونان و روم که بلندای اهرام، قامت کشیدن ستون‌ها و ساختار کلوسیوم و برخاستن دیوارها را بر کرده بردگان نهاده‌اند، همه کسانی که در ساخت و ساز تخت جمشید دستی می‌داشته‌اند، به فراخور جایگاه و نقش‌شان دستمزد دریافت می‌داشته‌اند. این پدیدآورندگان تمدن ایرانی نه زیر شلاق ستم که به نیروی شوق‌انگیز دریافت‌های نقدی و غیرنقدی، آن پردیس‌ها را بنیاد نهاده‌اند. الواح با مردمان جهان سخن‌ها دارد، به آنان می‌گوید نخستین امپراتوری جهانی تا چه پایه انسانی بوده و تا چه مایه به اخلاقیات پای‌بندی نشان داده است؛ کارگران با توجه به قابلیت‌ها و تخصص‌شان، دستمزد دریافت می‌داشته‌اند و حتی اگر آن دستمزد تکافوی زندگی متوسط آنان را نمی‌داشته، جیره‌های غذایی به آنان به عنوان یارانه داده می‌شده تا با شوق و توان بیش‌تری کار کنند، اگر اهرام ثلاثه مصر را بردگان زیر شلاق بی‌ترحم کارگزاران حکومتی بر پا داشتند و یا دیوار چین با همه عظمتش بر پیکره کارگرانی نهاده شد که از ستم خاقان به هنگام ساخت دیوار جان می‌دادند و در میان دیوار نهاده می‌شدند، تخت جمشید بر کوشش مردمانی بنیاد گرفت که از همه امکانات رفاهی برخوردار بودند، زنان، مقرری برابر با مردان داشتند، زنان باردار از مرخصی بارداری و زایمان بهره‌مند شده و چون به محل کار خود پس از فرونهادن بار

بازمی‌گشتند، اجازه داشتند در ساعاتی مقرر به فرزندان خود شیر دهند. اگرچه درباره مهد کودکانها و کودکانها کم‌تر به نکته‌ای اشاره شده، اما به روشنی می‌توان دریافت در فاصله زمانی که برای مثال، زن مهندسی بر جریان ساخت و ساز نظارت می‌داشته، حتما و حتما زنان دیگری بوده‌اند که از نوزادان و کودکان کم سن و سال او مراقبت می‌کرده‌اند و به سخن دیگر می‌توان گفت مهدکودکی در کنار پردیس‌های در حال ساخت، دایر بوده که کودکان در آنجا نگهداری می‌شدند و مادران در فراغتی به آنان شیر می‌داده‌اند و این فرایند این قلم را متوجه واقعیت پرشگفت دیگری می‌کند، در آن روزگاران زنان چه نقش برجسته‌ای می‌داشته‌اند که آن‌قدر حضورشان بااهمیت بوده که برای فرزندان‌شان مهدکودکی باید دایر می‌شده و این نقش باید آن‌قدر تعیین کننده باشد که دایر شدن یک مهدکودک برای مدیران‌شان مقرون به صرفه بوده. بدین معنا که زنان متخصص و دانش آموخته‌ای بوده‌اند که پا به پای مردان در ساخت و ساز مشارکت داشته‌اند، حال آن که هزاران سال بعد، هنوز در کشورهای راقیه قوانینی وضع می‌شود تا از حقوق زنان دفاع کند یا در همین دیروزمان - دیروز تاریخی را نمی‌گوییم، دیروز عینی که ما در امروزش هستیم - در دیوار به دیوار کشورمان، در افغانستان طالبان قوانینی برای حقوق زنان وضع کرده‌اند که با آگاهی از آنها تنها می‌توان انگشت افسوس و اندوه به دندان خایید.

و تنها همین هزاران خشت خام که به لطف (!) آتش‌سوزی عامدانه اسکندر پخته شده، گواه یک تمدن بزرگ نیست که انکار آن

توان کرد که استوانه کورش سندی است بر عظمت و شکوه یک تمدن؛ تمدنی که بعد از سه هزار سال به راستی تنها یک صفت می‌توان به آن داد: تمدنی انسانی و بر بنیاد همین تمدن انسانی است که داریوش اول، چنین تمدنی را معماری می‌کند. اگر کوروش نه به سودای کشورگشایی که برای نجات مردمانش از ستم پادشاهان به بابل و لیدیه حمله و آن سرزمین را فتح می‌کند، کسی را نمی‌آزارد و آیین‌ها و کیش‌های‌شان را پاس می‌دارد و هر قومی را اجازه می‌دهد تا بر آیین خویش باشند، حال آن که پیش از این، مردم بابل ناگزیر بودند از آیین‌های پیشین و نیاکانی خود دست بشویند و آیین پادشاهانی را برگزینند که به ستم بر آنان حکم می‌راندند و داریوش و به تبع او دیگر شاهان هخامنشی، بیش و کم همین سلوک را پی گرفتند و داریوش اول، حتی پس از فتح مصر برای دلجویی از مصریان، گاو آپس را که مورد تقدیس مصریان بود و بر اثر خطای یک سرباز ایرانی کشته شده بود، حرمت نهاده، بر پیشانی گاو جانشین آن بوسه می‌زند تا آتش خشم مصریان را فرونشاند حال آن که به استناد همین الواح و نوشته‌های گزنقون و و هرودوت، ایرانیان یکتاپرست بوده‌اند و اهورامزدا را می‌پرستیده‌اند، ولی پرستش اهورامزدا که بر آموزه‌های انسانی نهاده شده، داریوش شاه را وامی‌دارد تا به آیین مردمی احترام گذارد که نیک می‌دانست تا چه مایه غیرعقلانی است.

سخن را به دارازا نکشانم که بسیار سخن دارم برای قرار دادن مدارک و اسنادی در برابر چشمان کم سویی کسانی که نخستین و

یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های جهانی را به رغم همه شواهد ملموس و مشهود نفی می‌کنند. در این دفتر بنا دارم به توصیف حیات و رفتار آخرین چهره شهریاران هخامنشی، یعنی داریوش سوم بنشینم و چهره‌ای را به تصویر بکشم که به سبب شکست در برابر اسکندر، گاه به سرزنش نگریسته می‌شود. در این روایت بلند همه مستندات و همه تکیه‌گاهم الواح گلی تخت جمشید و نوشته‌های گزنفون، هرودوت و پلوتارک نبوده که ناگزیر برای پر کردن خلأهای این روایت بلند به نیروی خیال خویش تکیه کرده‌ام و با یاری جستن از نیروی خیال، صحنه‌هایی را به تصویر کشیده‌ام تا خوانندگانم همگام با من تاریک‌نای تونل‌های زیرزمینی را درنوردند، به حرمرای شاه ورود کنند، از دسیسه‌ها و بیرنگ‌های زنان و از مال‌اندوزی خواجگان حرمرایا آگاه شوند و شاهد کشمکش‌ها بین زنان حرمرای و رقابت‌های درباریان و فراتر از همه، دل‌آوری‌ها و مردانگی‌های جوانانی باشند که کوشیده‌اند ایران را در برابر گزند دشمنان ستیزه‌جویش پاسبانی کنند و رویدادهای این دفتر در پیرامون دو چهره اصلی یعنی آریو برزن، قهرمان ملی و آمانیس، دخت داریوش سوم است که لحظه لحظه آن تصویر روشن‌تری از زندگی ایرانیان را در آن روزگاران به نمایش می‌گذارد.

بدیهی است همه این رویدادها مبتنی بر واقعیت‌های تاریخی است، لکن آنجا که تاریخ ساکت می‌ماند، این قلم صورتگر به سخن می‌آید و بر آن لحظه‌های در تاریکی نشسته به یاری چراغ خیال، نور می‌افشاند و این است ثمره پرتوی که بر آن لحظه‌های تاریک افشانده شده.